موضوع: ثبات یا نسبی بودن معرفت و حقیقت

بررسی دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک

موضوع بحث در بررسی مبانی معرفت شناختی در اجتهاد در علم کلام، به بحث نسبی گرایی حداکثری در معرفت (در مقابل نسبی گرایی حداقلی کانت) رسید. در تفاوت این دو نسبی گرایی گفته شد، در نظریه کانت اولا در مورد حقایق ریاضی، نسبی گرایی راه ندارد، اما در نسبی گرایی حداکثری فرقی میان گزاره های ریاضی و تجربی از این جهت نیست. ثانیا: در نگاه کانت قالب های ذهنی در معرفت برای همه انسان ها یکسان است. طبق نظریه کانت درست است که انسان بر اساس قالب های ذهنی اشیاء را می شناسد و درک نفس الامری نسبت به اشیا پیدا نمی کند اما در مورد یکسان بودن این قالب ها برای افراد بشر نسبیتی وجود ندارد، اما در نسبیت حداکثری معرفت هایی که حاصل می شود در مورد انسان های مختلف به جهت اختلاف در ساختمان ذهنی آنها متفاوت است.

در نقد نسبیت حداکثری گفته شد لازمه این نسبیت شکاکیت است کما اینکه پیرهون شکاک معروف، همان استدلالی که اینان می آورند را آورده اما آن را دلیل بر نظریه شکاکیت خود دانسته است. پیرهون در استلال خود سه وجه را بیان کرده است: اولا: میان انسان و سایر موجودات دارای ادراک تفاوت وجود دارد؛ ثانیا انسان ها از جهت قوای ادراکی متفاوت هستند؛ و ثالثا: انسان در شرایط مختلف حالات مختلفی دارد. گفته شد این استدلال اگر صحیح باشد نتیجه اش همان شکاکیت است نه نسبیت.

اساس و منشا نظریه نسبیت این است که ادراک را امری مادی می داند که تحت تاثیر عوامل مادی قرار می گیرد. اینان معتقدند همان گونه که وقتی انسان غذایی از بیرون می خورد تا جذب بدن شود، دستگاه هاضمه او هم چیزی به آنها اضافه می کند، همین طور شکل گیری ادراکات نیز محصول بیرون و درون است و لذا امری نسبی خواهد بود.

در ادامه این بحث نظریه طرفداران ماتریالیسم دیالکیک مطرح شد. اینان نسبی گرایی و شکاکیت را مردود می دانند و خود را طرفدار رئالیسم می دانند اما رئالیستی که مبتنی بر شناخت حسی است. بر این نظریه اشکال شد که شما می خواهید ایده آلیسم و نسبی گرایی را با حس و تجربه رد کنید، در حالی که بر اساس روش حسی چنین پیامدی رخ می دهد و نمی تواند یقین کرد که آنچه به روش تجربی به دست می آید مطابقت کامل با واقع است.

نسبیت تکاملی که طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک به آن معتقد هستند، بر اساس قانون تحول و تکامل عمومی طبیعت مبتنی است. اینان از سوی می گویند آنچه متعلق ادراک قرار می گیرد مادی است و دستگاه ذهن نیز مادی و متحول است، و چون معرفت حاصل تعامل ذهن و عین است، ادراک و شناخت در عین حالی که با واقع مطابقت دارد اما متحول و نسبی است.

خلاصه این دیدگاه این است که فکر و ادراک از خواص مغز انسان است و این خاصیت وقتی نمایان می شود که از خارج تاثیری بر اعصاب انسان وارد شود، مثل امواج نور که بر اندام بینایی و امواج صوت که بر اندام شنوایی تاثیر می گذارد. ساختمان سلسله اعصاب انسان ها با هم متفاوت است و همانند قانونی که بر عالم ماده حکم فرما است سیر تکاملی دارد.

در نقد این مطلب گفته شد: اولا اینکه وجود مساوی با ماده است غلط است. وجود و واقعیت اعم از ماده است و برهان هایی که بر اثبات تجرد نفس ناطقه و خصوصا وجود خدای متعال اقامه است، اصل ماتریالیسم دیالکتیک را ابطال می کند. ثانیا: در جای خود ثابت شده است که علم و ادراک مادی نیست؛ ثالثا اگر تحول به گونه ای باشد که حتی شامل خود ذهن انسان هم شود، در این صورت همین اصلی که به عنوان تکامل و تغییر عمومی مطرح کرده اید، شامل خود هم می شود، و طبق قانون تضاد و تز و آنتی تز، هر ضدی به ضد خود تبدیل می شود، در این صورت این اصل به ضد خود که همه چیز متحول نیستند تبدیل می شود.

نقد دیگر اینکه ماتریالیست ها، فرقی که کانت بین نومن و فنون ها قرار داده است را رد کرده اند و آن را مستلزم نسبیت می دانند در حالی که همین اشکال بر طرفداران ماتریالیسم نیز وارد است، اما آنان از نسبی گرایی پرهیز دارید.

برخی از ادله طرفداران تکامل پذیر بودن معرفت و حقیقت

طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک بر نظریه خود ادله ای اقامه کرده اند. اینان تکامل معرفت را اصلی بنیادی و اساسی می دانند و آن را از ویژگی های منطق دیالکتیک می شمارند و می گویند: یگانه روش صحیح تفکر، منطق دیالکتیک است که معتقد است معرفت انسان امری متحول و متکامل است. اولین دلیل آنها از این قراراست:

دلیل اول: فکر خاصیت مخصوص مغز انسان است و لذا جزئی از عالم طبیعت است و همه اجزاء طبیعت هم تحت تاثیر عوامل مختلف در حال تغییر و تحول است، بنابراین مغز انسان با همه افکار و اندیشه ها دائما در حال تحول است. از سوی دیگر سیر تحولات طبیعت، سیر تکاملی است، و چون مغز انسان و ادراکات و افکار او امور طبیعی است پس متغیرند و در عالم طبیعت آنچه متغیر است متکامل است، پس دستگاه ذهن انسان در حال تحول و تکامل است.[[1]](#footnote-1)

نقد

بر این استدلال دو اشکال وارد است:

اشکال اول: این نظریه علم و ادراک را پدیده ای مادی دانسته است، در حالی که در مباحث فلسفی مربوط به شناخت نقس و قوا و حالات آن، اثبات شده که علم و ادراک مادی نیست و تغییراتی که قوای ادراکی و از جمله مغز انسان رخ می دهد، مربوط به شرایط و معدات علم و ادراک است و نه مربوط به هویت و ماهیت علم و ادراک.

صورت های ادراکی انسان سه گونه است: حسی، خیالی و عقلی، و این سه مجرد از ماده اند. صورت های حسی، صورت هایی هستند که در حال ارتباط حس با اشیاء خارجی برای فرد به وجود می آید. وقتی مثلا به درختی نگاه می کنیم یا با لامسه شیئی را لمس می کنیم و یا از طریق سامعه، صدایی را می شنویم، ادراک حسی برای ما حاصل می شود. بعد از این مرحله وقتی ارتباط حسی قطع شد، آن صورت ادراکی جزئی در قوه خیال ضبط می شود. این مرحله را ادراک خیالی (یا حافظه) گویند. این ادراک نیز کما کان جزئی است. در مرحله بعد وقتی ادراکات متعددی از شی برای ذهن حاصل شد، ذهن خصوصیات آنها را حذف کرده و به مفهومی کلی می رسد که آن را ادراک عقلی گویند، مانند مفهوم درخت که مشترک میان همه درخت ها است.

در مباحث مربوط به تجرد نفس، ادله ای اقامه شده که ثابت می کند ادراکات انسان مجرد از ماده هستند. اجمال این استدلال چنین است که صورت های ادراکی، خواص عمومی پدیده های مادی از قبیل: الف) تقسیم پذیر بودن، ب) دارای اجزاء بودن، ج) متحول و متغیر بودن، ج) متشخص بودن و د) قابلیت انطباق بر هم بودن را ندارند. این خواص که از خواص عمومی ماده است در صورت های ادراکی وجود ندارد، پس نشان می دهد که این صورت ها مادی نیستند.[[2]](#footnote-2)

ادامه بحث را در جلسه آینده دنبال کنید.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. شهید مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج1، ص 147 [↑](#footnote-ref-1)
2. ر.ک: اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج1، مقاله سوم ؛ بدایه الحکمه و نهایه الحکمه، مرحله یازدهم، بحث علم و عالم و معلوم [↑](#footnote-ref-2)